

ORIGINAL ARTICLE

Examining the most Important Proofs of Cancellation of Reincarnation (Avicenna's and Mulla Sadra's Proofs) and the Necessity of Using the Concept of Time in Sadr al-Motaalehin's Proof

Abbas Abbaszadeh¹, Mahdi Nabavi Neya²

1. Assistant Professor Department of Philosophy and Islamic Theology, Faculty of Theology and Islamic Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran.

2. M.Sc. of Islamic Theology, Faculty of Theology and Islamic Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran.

Correspondence

Abbas Abbaszadeh

Email: aabbaszadeh@tabrizu.ac.ir

How to cite

Abbaszadeh, A.; Nabavi Neya, M. (2023). Examining the most Important Proofs of Cancellation of Reincarnation (Avicenna's and Mulla Sadra's Proofs) and the Necessity of Using the Concept of Time in Sadr al-Motaalehin's Proof. SADRĀ'I WISDOM, 11(2), 99-112.

ABSTRACT

Islamic thinkers including philosophers and theologians, have presented various proofs to reject the belief in reincarnation which some of them have been challenged by other thinkers. Among them, two proofs have special importance and status, one attributed to Sheikh Al-Raees Ibn Sina and the other to Mulla Sadra. In this paper after criticizing and investigating the above two proofs and stating their problems, it is attempted to present new version of Sadr al-Motaalehin proof which is based on time concept. Considering that the concept of time is common between philosophy and science, another aspect of Sadr al-Motaalehin's proof is paid attention to and its validity is examined from this point of view. Also, this descriptive and analytical article shows that Sadr al-Motaalehin's proof which is rooted in the substance theory, is the most convincing proof in reject the reincarnation. It should be noted that this goal can be achieved by using the concept of time in this proof and presenting an interpretation based on the concept of time.

KEYWORDS

Reincarnation, Substance Theory, Concept of Time, Sadr al-Motaalehin, Soul.

نشریه علمی

دو فصلنامه حکمت صدرايي

«مقاله پژوهشی»

بررسی مهمترین براهین ابطال تناسخ (برهان ابن سینا و برهان ملاصدرا) و ضرورت استخدام مفهوم زمان در برهان صدرالمتألهین

عباس عباسزاده^{۱*}، مهدی نبوی نیا^۲

چکیده

متفکران و اندیشمندان اسلامی اعم از فلاسفه و متکلمان در رد باور به تناسخ، براهین مختلفی اقامه نموده‌اند که البته بعضی از این براهین توسط دیگر اندیشمندان مورد اشکال واقع شده است و در این میان دو برهان یکی منسوب به شیخ‌الرئیس ابن سینا و دیگری برهان صدرالمتألهین از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در این مقاله سعی می‌شود پس از نقد و بررسی دو برهان فوق‌الذکر و بیان اشکالات آنها، تقریری جدید از برهان صدرالمتألهین با تکیه بر مفهوم زمان ارائه شود. با توجه به اینکه مفهوم زمان مشترک بین فلسفه و علم است، به جنبه دیگری از برهان صدرالمتألهین توجه شده و اتقان این برهان از این جهت بررسی می‌شود. همچنین این مقاله به روش توصیفی و تحلیلی نشان می‌دهد که برهان صدرالمتألهین که ریشه در حرکت جوهری دارد متقن‌ترین برهان در ابطال تناسخ است. لازم به ذکر است که با استفاده از مفهوم زمان در این برهان و ارائه تقریر مبتنی بر مفهوم زمان از آن، می‌توان به این هدف دست یافت.

واژه‌های کلیدی

تناسخ، حرکت جوهری، مفهوم زمان، صدرالمتألهین، نفس.

۱. استادیار، گروه فلسفه و کلام، دانشکده الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.
۲. کارشناس ارشد کلام اسلامی، دانشکده الهیات و علوم اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

نویسنده مسئول:

عباس عباسزاده

رایانامه: aabaszadeh@tabrizu.ac.ir

استناد به این مقاله:

عباسزاده، عباس؛ نبوی نیا، مهدی (۱۴۰۲). بررسی مهمترین براهین ابطال تناسخ (برهان ابن سینا و برهان ملاصدرا) و ضرورت استخدام مفهوم زمان در برهان صدرالمتألهین، دو فصلنامه علمی حکمت صدرايي، ۱۱ (۲)، ۹۹-۱۱۲.

مقدمه

تناسخ موضوعی است که در تاریخ کلام اسلامی و در میان اندیشمندان مسلمان کمتر کسی بوده است که به آن در ذیل بحث در خصوص معاد و یا به صورت یک موضوع مستقل نپرداخته باشد و در آثار کلامی و فلسفی اندیشمندان مسلمان همواره به این موضوع اشاره شده و در راستای اقامه دلائل مختلف در ابطال آن اعم از عقلی و نقلی تلاش نموده‌اند. از سوی دیگر مفهوم تناسخ در طول تاریخ یکی از ابزارهایی بوده است که به اشکال مختلف توسط افراد قدرت طلب مورد استفاده قرار گرفته است تا بدین‌وسیله بتوانند بر سلطه خود بر مردم ادامه داده و روح عدالت خواهی مردم را نابود کنند و در واقع در کنار تمامی دلائل عقلی و نقلی که در ابطال تناسخ اقامه و ارائه شده است و مهم‌تر از تمام اینها آن است که آنچه با استفاده از مفهوم تناسخ در طول تاریخ حتی در زمان حال در جوامع مختلف روی می‌دهد در نقطه مقابل اصلی‌ترین و مهم‌ترین آموزه‌های اجتماعی اسلام یعنی مساوات و عدالت قرار دارد و عدالت که اصلی‌ترین آرمان در جوامع انسانی است و مهم‌ترین عامل خود عینیت یافتگی انسان می‌باشد و تحقق زندگی سعادت‌مند برای انسان در گرو آن است به وسیله اعتقاد به تناسخ در زیر پای زورمندان و ثروتمندان پایمال می‌شود نمونه بارز اعتقاد به تناسخ جامعه هند و طبقات کاست است که ظلم و بی‌عدالتی در آن در عصر حاضر بر کسی پوشیده نیست و زخم عریانی بر پیکره بشریت است به طوری که حتی قتل و هتک حرمت افراد متعلق به طبقات پایین در نظام کاستی به دلیل باور به تناسخ در باور عمومی قابل قبول بوده و اندک بررسی اخبار در جوامع هندو در هندوستان موارد متعدد تجاوز و قتل بی‌رحمانه چنین افرادی را که به همین علت هرگز منجر به کیفر مجرم نمی‌شود را نشان می‌دهد که این خود یکی از نتایج عینی و مستقیم باور به تناسخ است؛ فارغ از اینکه ابطال چنین باوری از نظر باورهای دینی برای ما تا چه اندازه مهم می‌باشد و این موضوع اهمیت اقامه براهین مختلف مخصوصاً براهین عقلی که مفید یقین باشند و نیز تقریرهایی از این براهین که در آنها از مفاهیم علمی آشنا مثل زمان استفاده شده است، را بیش از پیش روشن می‌نماید.

بازگشت ارواح پس از مرگ به زندگی جدید و از سرگرفتن سیر تکامل از مسائل قدیمی است که در کتابهای فلسفی و اعتقادی و مذهبی از آن به تناسخ تعبیر شده است و دانشمندان و مورخان بر این باورند که زادگاه اصلی این عقیده در دو کشور هند

و چین بوده و این اعتقاد حداقل از هفت قرن قبل از میلاد مسیح مطرح گردیده است، باور به تناسخ برخلاف تعلیمات و آموزه‌های پیامبران الهی بوده و در آن ارواح، دارای عود مجدد و بازگشت مکرر به دنیا دانسته می‌شود این عقیده در حال حاضر در بیشتر مذاهب هندی همچون هندوئیسم، بودیسم و جینیسم به عنوان یک رکن اعتقادی مورد قبول بیش از یک میلیارد نفر از مردم جهان است. (بی‌ناس، ۱۳۷۵: ۱۴۵)

در مقاله حاضر ما ابتدا در رد تناسخ به بررسی برهان منتسب به شیخ الرئیس پرداخته و با هدف مقایسه، استدلال جناب صدرا در ابطال تناسخ را ذکر کرده و پس از بررسی مفهوم زمان با تکیه بر حرکت جوهری و موافق با دیدگاه ملاصدرا تقریر خودمان را از استدلال صدرالمتألهین بیان خواهیم نمود. در این راستا برای بررسی استدلال‌هایی که تا پیش از ملاصدرا برای ابطال تناسخ اقامه شده است بیش از دیگر منابع از بحث مفصلی که فخر رازی در جلد هفتم کتاب مطالب العالیه خود پیرامون بحث تناسخ داشته است و تقریباً تمام دیدگاه‌ها و نظریات مطرح شده در این خصوص را ذکر کرده و نقد نموده است، استفاده گردیده است. البته باید ذکر نمود که به‌طور کلی در اینجا تنها به مهم‌ترین ادله ابطال تناسخ پرداخته‌ایم و نه تمامی براهین اقامه شده در ابطال تناسخ و برخی از مطالب و دلائل ذکر شده در خصوص ابطال تناسخ که چندان قابل توجه نبوده‌اند که به علت ضعف آنها از نظر استدلال عقلی در مقاله حاضر مورد توجه ما نبوده است و تنها به دلائل عمده و اصلی مردود شمردن تناسخ پرداخته‌ایم.

پیشینه تحقیق

پیش از این اکبری و شمس در مقاله «تحلیل مهم‌ترین براهین ابطال تناسخ از نظر ملاصدرا» و شیرازی و مطیعی در مقاله «واکاوی دیدگاه تناسخ در نظرگاه صدرالمتألهین شیرازی و تأثیر آن در مرگ‌اندیشی معاصر» جنبه‌های مختلف برهان صدرالمتألهین در ابطال تناسخ را به عنوان مهم‌ترین و متقن‌ترین برهان ابطال تناسخ مورد بررسی قرار داده‌اند. همچنین رجبی در مقاله «تبیین و تحلیل ابطال تناسخ براساس حرکت جوهری صدرائی» به طور مستقیم به بحث حرکت جوهری به عنوان مبنای اصلی ابطال تناسخ در برهان صدرالمتألهین پرداخته است. از سوی دیگر غروی‌ان در مقاله «آیا حرکت جوهری اشتدادی است؟» جنبه اشتدادی بودن حرکت جوهری را مورد بررسی و سوال قرار داده‌اند. لیکن ارائه تقریر حاضر از برهان صدرالمتألهین

در ابطال تناسخ که مبتنی بر مفهوم زمان است کاملاً نوآورانه می‌باشد و پیش از این صورت نگرفته است.

روش تحقیق

مقاله حاضر در مقام گزارش نتایج تحقیقی است که به روش تحلیلی-توصیفی و به صورت کتابخانه‌ای و با فیش‌برداری از کتب و مقالات معتبر فلسفی با موضوع براهین ابطال تناسخ و به خصوص برهان صدرالمتهلین در ابطال تناسخ، همچنین مقالات و کتب فلسفی و فیزیک که در آنها مفهوم زمان بررسی شده است، انجام گرفته است.

تعریف تناسخ و انواع آن:

تناسخ از ماده نسخ و به معنای ازاله و ابطال است و در لغت به معنای زائل ساختن، باطل کردن، جابجایی، از بین بردن چیزی به چیز دیگر و نیز انتقال مکتوب به مکتوب دیگر نیز ذکر گردیده است. راغب اصفهانی نسخ را به معنای زائل کردن چیزی و آوردن چیزی دیگر ذکر نموده است (راغب اصفهانی، ۱۳۳۲: ۳ / ۳۲۲) و در قرآن کریم نیز به همین معنی آمده است که در آیه ۱۰۶ سوره بقره داریم:

«مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

«هرچه از آیات قرآن کریم را نسخ کنیم یا حکم آن را از خاطره‌ها بریم بهتر از آن یا مانند آن بیاوریم. آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیز قادر است»

که البته در اینجا اشاره به نسخ تشریحی دارد.

اما در خصوص معنای اصطلاحی تناسخ تعاریف مختلفی ذکر شده است، به عنوان نمونه علامه حسن‌زاده آملی در کتاب عیون مسائل النفس تناسخ را چنین تعریف کرده‌اند:

تناسخ یعنی اینکه نفس بعد از جدائی از بدن اول به غیر آن تعلق بگیرد و فرقی نمی‌کند که آن غیر، بدن باشد یا غیر بدن (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۵: ۶۷۷)

البته این یک تعریف گسترده از تناسخ است که شامل تمامی انواع تناسخ می‌گردد در واقع تناسخ در اصطلاح فلسفی آن شامل دو قسم و به بیان بهتر دو اصطلاح خاص است که به گونه اشتراک لفظی می‌باشند که در ادامه به این انواع تناسخ خواهیم پرداخت اما باید گفت گرچه طرفداران اندیشه تناسخ در بین خود وحدت نظر ندارند و اختلافات مشخص و گاه اساسی در میان ایشان وجود دارد، لیکن مهم‌ترین نکته در تناسخ که تمامی ایشان

در این موضوع مشترکند آن است که نفس انسان‌های شقی که در دنیا ملکات رذیله کسب کرده‌اند به بدن‌های پست‌تر و ناقص‌تر تعلق می‌گیرد و در مقابل نفوس انسان‌های شریف به بدن‌های شریف‌تر از خودشان تعلق می‌گیرد و یا اگر به عالم دیگر باور داشته باشند (چنان که برخی از اهل تناسخ بر این باور هستند) به عالم عقل و نور راه می‌یابند. (رجبی، ۱۳۸۹)

با بررسی آثار فلاسفه و متکلمان مسلمان در خصوص تناسخ و مخصوصاً آثار ملاصدرا و نوشته‌های او در اسفار اربعه و اسرارالآیات می‌توان گفت تناسخ بر دو نوع است:

۱- تناسخ ملکی

۲- تناسخ ملکوتی

که تناسخ ملکی خود بر دو نوع است تناسخ محدود و تناسخ مطلق و تناسخ محدود نیز خود به دو قسم است تناسخ نزولی و تناسخ صعودی

تناسخ مطلق آن است که نفس در همین دنیا از بدنی به بدن دیگر منتقل شود به طوری که این جریان بی وقفه ادامه یابد و بدنی که نفس به آن منتقل می‌شود ممکن است بدن انسان یا حیوان و یا گیاه باشد، خصوصیت اصلی این تناسخ آن است که هیچ گاه پایان نمی‌یابد. (صدرالمتهلین شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۸۳)

نوع دیگر تناسخ، تناسخ محدود است که در آن در همین دنیا فقط برخی از نفوس به بدن‌های انسان، حیوان و یا گیاه منتقل می‌شوند و این انتقال از نظر زمانی نیز محدود است که البته در آن سیر صعودی یعنی انتقال از موجود اخس به موجود اشرف و یا برعکس آن سیر نزولی قابل تصور است در نتیجه تناسخ محدود به دو صورت نزولی و صعودی قابل تصور خواهد بود.

تا اینجا آنچه گفته شد اعم از تناسخ مطلق و تناسخ محدود، هر دو اقسام تناسخ ملکی بودند که هر دو تناسخ مطلق و محدود در باور اسلام باطل بوده و فلاسفه و متکلمان مسلمان تلاش کرده‌اند ادله‌ای متقن برای ابطال آن‌ها ارائه نمایند. اما تناسخ دیگر که تناسخ ملکوتی نامیده می‌شود عبارتست از تمثیل انسان به صورت نیات و صفات درونی او (صدرالمتهلین شیرازی، ۱۳۸۲: ۲۳۳) که خود انواعی دارد و این نوع از تناسخ، از نوع تناسخ باطل نمی‌باشد.

صدرالمتهلین در الشواهد الربوبیه در این خصوص می‌نویسد: انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی که متناسب با اوصاف و اخلاقی است که در دنیا کسب نموده است و چنین نفسی در آخرت به صورت حیوانی که صفات وی در آن نفس

اما باید توجه نمود آنچه در خصوص تناسخ در کتب و مقالات مختلف بیان می‌شود ناظر بر کدام نوع تناسخ است و نباید در خصوص انواع تناسخ خلط شود. از سوی دیگر برخی از اندیشمندان برخلاف مطالب فوق‌الذکر اساساً تناسخ ملکوتی را خارج از اصطلاح تناسخ دانسته‌اند (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۱۴۹) به هر روی لازم و ضروری است تا در قدم اول در بررسی ادله ابطال تناسخ به این موضوع و این اشتراک لفظی در خصوص انواع مختلف تناسخ دقت گردد چراکه خلط این دو، اشکالات متعددی را سبب می‌شود. در نظر ملاصدرا نیز تناسخ مردود و اصطلاحی که قابل قبول نیست در همین دنیا مطرح می‌باشد (تناسخ ملکوی) و از این رو مسئله بازگشت نفس و روح در قیامت و امثال آن از مصادیق تناسخ و یا حداقل از نوع تناسخ مردود نمی‌داند.

رد تناسخ بر اساس قرآن و روایات:

شاید مهم‌ترین دلیل نقلی در رد تناسخ را بتوان آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره مومنون در نظر گرفت که می‌فرماید:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

«تا آنگاه که وقت مرگ هر یک فرا رسد در آن حال گویند با الهی مرا به دنیا بازگردان تا شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آورم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه را از حسرت همی بگویند و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند»

در اسلام و به‌ویژه در مکتب تشیع عقیده به تناسخ از طرف پیشوایان و ائمه معصومین (ع) باطل دانسته شده و عقیده‌مند به تناسخ در زمره کفار دانسته شده است به‌طوری‌که در کتاب عیون اخبار الرضا می‌خوانیم که امام رضا (ع) در مورد تناسخ فرموده‌اند:

«من قال بالتناسخ فهو كافر بالله العظيم، يكذب

بالجنة و النار»

کسی که عقیده به تناسخ داشته باشد به خدا ایمان ندارد و بهشت و دوزخ را انکار می‌کند (ابن بابویه قمی، ۱۳۹۶ قمری: ۷۹) اما عقیده به تناسخ در تاریخ اسلام چه از بعد فلسفی و کلامی و چه از بعد سیاسی به‌خصوص در میان فرقی که اهل غلو بوده‌اند مورد توجه قرار گرفته است، به‌طوری‌که در میان فرق شیعه و به‌طور مشخص در نزد غالیان شیعه همواره گروه‌ها و فرقه‌هایی که قائل به نوعی از تناسخ و حلول روح در جسمی بعد از جسم دیگر بوده‌اند، وجود داشته است. در میان مسلمانان اولین کسانی

غلبه نموده، ظاهر می‌گردد. این امری است که نزد بزرگان اهل کشف و شهود ثابت و مسلم بوده و از ارباب شرایع و ادیان و ملل نیز نقل شده است. (صدر المتألهین، ۱۳۸۳: ۳۴۲)

در اینجا لازم به توجه است که همچنان که گفته شد مقصود از تناسخ ملکوی (اعم از مطلق و یا محدود) آن است که نفس از بدنی به بدن دیگر در این دنیا منتقل شود و به‌طور کلی هرگاه واژه تناسخ در متون فلسفی و کلامی بدون هیچ قیدی به کار رود معمولاً مقصود همین تناسخ ملکوی است که مردود و باطل بودن آن در اسلام براساس ادله عقلی و نقلی ثابت می‌شود چراکه این تناسخ عمدتاً به عنوان عقیده‌ای در جهت نفی معاد مطرح می‌گردد.

این تقسیم‌بندی از آن جهت حائز اهمیت است که در برخی از متون فلسفی و در تعدادی از آثار پژوهشگران و اندیشمندان فلسفه اسلامی استدلالات و مطالبی ذکر گردیده است و به شواهدی از متون دینی اشاره شده است که در نگاه نخست به نظر می‌رسد که از امکان و حتی وقوع حتمی تناسخ سخن به میان آورده است (افضلی، ۱۳۹۴) به عنوان نمونه فیاضی در کتاب علم النفس فلسفی در این خصوص می‌نویسد:

گاه چنین استدلال می‌شود که تنها در صورتی تناسخ محال است که به نفی معاد بینجامد در اینجا علاوه بر آن که تناسخ را دارای منع عقلی و نقلی ندانسته‌اند حتی نص آیاتی از قرآن کریم را نیز دال بر خیر وقوع آن می‌دانند به‌طوری‌که ادعا می‌شود اگر کسی به استحاله مطلق تناسخ باور داشته باشد تبیین درستی از زنده شدن مردگان نخواهد داشت زیرا احیای مردگان به این صورت است که بدن پیشین از بین رفته و بدن جدیدی شکل می‌گیرد، خواهد با همان ذرات درست شود و روح در آن قرار گیرد، خواه از مواد دیگری تشکیل شود. بر این اساس، روح از بدن پیشین به بدن دیگری انتقال می‌یابد و تناسخی آشکار پدید می‌آید. بنابراین زنده شدن مرده نیز تناسخ است حال اگر همه اقسام تناسخ محال باشد چگونه می‌توان تحقق چنین پدیده‌ای را توجیه کرد؟

او در ادامه می‌نویسد:

به باور ما تناسخ نه تنها ممکن است و هیچ برهان تامی بر استحاله آن وجود ندارد، در وقوع آن نیز تردیدی نیست... لیکن تناسخی که تحقق نیافته و هرگز رخ نخواهد داد آنی است که جایگزین معاد شود. توضیح اینکه انتقال روح از بدنی به بدن دیگر، اگر برای دریافت پاداش و عقاب باشد، چنانکه تناسخیان به آن باور دارند، با ادله نقلی ناسازگار است زیرا اثبات معاد این گونه تناسخ را نفی می‌کند (فیاضی، ۱۳۹۰، ۲: ۵۰۶-۵۰۷)

وظیفه را ناشی از قوه‌ای دانسته است که تعلق اولیه و همراهی و معیت همیشگی با نفس دارد و بر این اساس در صورتی که پیش از بدن حاضر نفس به بدن دیگری تعلق داشته باشد همواره این قدرت را خواهد داشت که معلومات ادراک شده و صور معقولات به دست آمده را یادآوری نماید و حال آنکه می‌بینیم هیچ خاطره محسوس و معقولی از آن زمان در نزد نفس موجود نیست. و در نتیجه به همین دلیل تناسخ قابل قبول نیست به عبارت دیگر اگر تناسخی در کار بود ما باید چیزی از گذشته و معلومات آن به یاد می‌آوردیم در حالی که چنین چیزی مشاهده نمی‌شود و در نتیجه تناسخی صورت نگرفته است.

این استدلال چندان قوی و متقن نیست و نمی‌تواند برهان قاطعی در مردود شمردن تناسخ باشد و ملاصدرا نیز اگرچه استدلال ابوالبرکات بغدادی را ذکر می‌نماید اما این استدلال را قابل نقد دانسته است و اشکالاتی به آن وارد نموده است صدرالمطالین این موضوع را که ما چیزی از گذشته و احوال گذشته یعنی آنچه که در بدن پیشین از صور معقولات به دست آمده و معلومات ادراک شده در حافظه ما به جز آنچه از سنخ استعداد است باقی نمانده و حفظ نشده باشد، را مجاز دانسته و آن را دلیل و برهان محکمی در باطل دانستن تناسخ نمی‌داند. واقع امر آن است که به ادعای تناسخ‌یون این اتفاق پس از مرگ رخ می‌دهد و بنابراین نمی‌توان از این حیث باور به تناسخ را مردود دانست چراکه مثلاً در باور فیثاغورثیان از تناسخ، روح پس از فراغت از بدن و پس از پشت سر گذاشتن مراحل تمام خاطرات خود را از دست داده و این خاطرات از روح زودده می‌شود که عقیده مشابهی در باورهای هندو نیز دیده می‌شود در واقع چنین گفته می‌شود که به واسطه سکرآت مرگ و مراحل آن و شرایط موت که سبب تخریب قوای ادراکی فرد می‌شود، خاطرات مربوط به زندگی گذشته از میان می‌رود. به عبارت دیگر عدم تنافی میان فراموشی خاطرات گذشته و امکان تناسخ مهم‌ترین و برجسته‌ترین نقد و اشکالی است که به این استدلال وارد شده است.

از سوی دیگر باید توجه نمود که این ادعای ابوالبرکات که هیچ کس خاطره‌ای از ادراکات معقول و محسوس در زندگی گذشته خود نداشته است نیز به سادگی قابل قبول نیست و مواردی از نقض این ادعا مخصوصاً در دوران جدید و در مکاتب و ادیان دیگر ارائه می‌شود. و اعتقاد به وجود چنین خاطراتی حتی اگر کمرنگ شده باشند در برخی از آیین‌های معتقد به تناسخ مانند بودیسم لامائیسم مبنای عمل قرار می‌گیرد. پس استدلال نخست در باطل دانستن تناسخ سست است و قابل قبول نمی‌باشد.

که به نوعی تناسخ در عقاید ایشان دیده می‌شود همانا فرقه غلات کیسانیه هستند که ابومحمد حسن ابن موسی نوبختی که نخستین منبع مهم در باره غلات تناسخی است در کتاب فرق الشیعه خود به آن فرقه اشاره نموده است (نوبختی، بی‌تا: ۳۶) که همو کتابی در رد تناسخ هم داشته است. با بررسی تاریخ فرق و مذاهب مختلف اسلامی به نظر می‌رسد مخصوصاً این تفکر در عصر پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی بسیار بیشتر مطرح گردیده، اگرچه پیش از آن نیز مطرح بوده است در واقع بخش مهمی از اهل تناسخ در جهان اسلام غلات شیعه هستند اما براساس روایات متعدد و مخصوصاً حدیث مشهور "من قال بالتناسخ فهو کافر" که در بالا به آن اشاره شد، این اعتقاد به شدت از طرف بدنه اصلی شیعه محکوم گردیده است اگرچه بخشی از اهل تهمت سعی نموده‌اند این موضوع یعنی اعتقاد به تناسخ را به کلیت شیعیان نسبت بدهند.

براهین عقلی در خصوص رد تناسخ تا پیش از صدرالمطالین: تا پیش از صدرالمطالین فلاسفه و متکلمان در رد باور به تناسخ براهین مختلفی را بیان نموده‌اند، به طور مثال فخر رازی در فصل هشتم از جلد هفتم کتاب مطالب العالیه به مبحث تناسخ پرداخته است و در جمع‌بندی ادله مختلف در خصوص دلائل رد تناسخ سه استدلال را بیان نموده است که دو استدلال را منتسب به ابن‌سینا دانسته و پس از بیان آنها اشکالات متعدد به این دو استدلال وارد نموده است و در مورد دلیل سوم آن را به جمهور متکلمان نسبت می‌دهد که همان استدلالی است که به ابوالبرکات بغدادی منسوب می‌باشد. (الرازی، ۱۹۸۷: ۲۰۹)

ملاصدرا در کتاب اسفار اربعه خود برهان مربوط به ابوالبرکات بغدادی در خصوص امتناع تناسخ را چنین ذکر کرده است:

او [ابوالبرکات] تناسخ را با دلیلی انکار نموده است که متکلمان آن را ذکر کرده‌اند، به این ترتیب که اگر نفوس ما در بدنی دیگر حضور داشت، اکنون چیزی از آن احوالی که بر ما گذشته است به خاطر داشتیم و به یاد می‌آوردیم که در بدنی و حالتی دیگر قرار داشته‌ایم پس هنگامی که چیزی از این امور را به خاطر نمی‌آوریم در می‌یابیم که در بدنی دیگر حضور نداشته‌ایم (صدرالمطالین شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۴۱) که فخر رازی در کتاب مطالب العالیه خود همین استدلال را بدون ذکر نام ابوالبرکات بغدادی به جمهور متکلمان نسبت می‌دهد (الرازی، ۱۹۸۷: ۲۰۹/۷). ابوالبرکات بغدادی که ظاهراً اولین کسی است که استدلال فوق را در نفی تناسخ بیان نموده است قوه تحصیل صور و معانی اشیاء را از جمله وظایف ذاتی نفس دانسته است و یا آنکه این

مهم‌ترین اشکالات وارد به این برهان را، که هم بر تقریر شیخ الرئیس و هم بر تقریرهای متاخر آن وارد است، به صورت خلاصه بیان کنیم می‌توان گفت که شیخ‌الرئیس شرط حدوث نفس را حدوث بدن می‌داند و واجب فرض می‌کند که هنگامی که بدن حادث شود نفس به آن اضافه گردد یعنی وقتی که بدن حادث می‌شود اضافه کردن نفس به آن واجب است اما فرض نخست شیخ‌الرئیس که حدوث نفس را متوقف بر حدوث بدن دانسته است مسلم نیست چراکه فاعل مختار که محدث نفس است می‌تواند هرگاه خواست نفس را خلق نماید، مگر آنکه قائل به جبر در این خصوص باشیم که موضوع بحثی متفاوت است در واقع آنچه حداکثر قابل قبول خواهد بود لزوم اضافه نفس در هنگام حدوث بدن می‌باشد. اما در اینجا اینکه چرا باید حتماً نفس حادث و نه نفس تناسخی به بدن اضافه شود مشخص نیست. به عبارت دیگر، هر یک از این دو با حدوث بدن می‌تواند به آن اضافه شود و حتی می‌توان استدلال نمود که نفس تناسخی استعداد و قابلیت بیشتری برای این کار دارد و حتی می‌توان گفت با وجود امکان تناسخ چه نیازی به حدوث نفس جدید است پس مشخص می‌شود که این استدلال شیخ‌الرئیس متوقف بر آن است که قبول کنیم نفس با حدوث بدن حادث می‌شود آن خواهد بود که تناسخی در کار نباشد یعنی برای اینکه نفس به بدن اضافه شود یا باید نفس حادث شود و یا اینکه تناسخ صورت گیرد پس در اینجا براساس روش شیخ‌الرئیس اثبات دلیل حدوث نفس به تبع حدوث بدن و اضافه شدن این نفس به بدن متوقف بر ابطال تناسخ است حال آنکه همین موضوع به عنوان دلیل و برهان ابطال تناسخ ذکر گردیده است و این یک دور بوده و دور باطل می‌باشد. به عبارت دیگر، در این استدلال ما شاهد دور هستیم و این یکی از اصلی‌ترین اعتراضاتی است که در خصوص مردود دانسته شدن تناسخ براساس دلیل نخست منتسب به شیخ‌الرئیس بیان شده است. البته در اینجا برخی حتی این موضوع را که جمع شدن دو نفس در بدن واحد محال است را نیز مردود شمرده‌اند و اعتراض نموده‌اند که دلیل محال بودن دو نفس در بدن واحد چیست؟ در خصوص این جواب که انسان نفس خودش را نفس واحدی درک می‌کند و نه دو نفس، ایشان ادعا نموده‌اند که این دلیل ضعیف است چراکه آنچه به ذات و احوال شعور حاصل می‌کند نفس است و نه بدن پس اگر دو نفس در یک بدن جمع شود هریک از این دو نفس خودش را نفس واحد می‌شمارد چراکه مثلاً اگر دو نفر در یک خانه جمع شوند این مانع از آن نخواهد بود که

اما در خصوص دو برهان دیگر که منتسب به شیخ‌الرئیس ابن‌سینا هستند خلاصه برهان اول وی در ابطال تناسخ چنین است که پس از آنکه نطفه مراحل تکوین خود را طی کرد و آماده پذیرش نفس گردید ضرورتاً لازم می‌آید، عقل فعال به آن بدن نفس را (که در آن زمان حادث می‌شود) اضافه کند، اگر تناسخ صحیح باشد یک نفس تناسخی هم به آن بدن منتقل می‌شود لذا بر این بدن مستعد پذیرش نفس، دو نفس عرضه شده است که آن بدن هر یک را بپذیرد ترجیح بلامرغ خواهد بود و اگر هر دو را بپذیرد مستلزم جمع دو نفس در بدن واحد خواهد بود و این هر دو محال است پس تناسخ هم محال است (الرازی، ۱۹۸۷: ۷ / ۲۰۲).

این برهان یکی از اصلی‌ترین براهینی است که در مردود دانسته شدن تناسخ همواره مورد توجه بوده است و حتی در حال حاضر نیز این برهان به اشکال مختلف در رد تناسخ طرح می‌شود به عنوان نمونه آیت‌الله جعفر سبحانی در کتاب محاضرات خود همین برهان را در رد تناسخ به این شکل بیان نموده‌اند (سبحانی، ۱۳۹۹: ۴۱۸).

در حالت کلی می‌توان این استدلال را به صورت برهان منطقی زیر تقریر نمود:

۱. نفس پس از ترک بدن بر اثر مرگ وارد بدن دیگری می‌شود. (فرض تناسخ).
۲. نفس حادث است.
۳. علت نفس (عقل فعال) قدیم زمانی است.
۴. علت موجود قدیم نسبت به موجود حادث موقوف به شرط حادث است.
۵. شرط حادث در مورد علت موجود قدیم بر نفس حادث، حدوث بدن است.
۶. با حدوث بدن، شرط علت قدیم حاصل بوده و لذا نفس به آن بدن اضافه می‌شود.
۷. اگر نفس پس از ترک بدن در اثر مرگ به بدن دیگری تعلق گیرد آنگاه دو نفس بر یک بدن تعلق می‌گیرد.
۸. تالی باطل است، زیرا در این صورت یا ترجیح بلامرغ یا اجتماع دو امر متعابر بالذات لازم می‌آید که هر دو باطل است و نیز هر کس در می‌یابد که یک نفس بیشتر ندارد.
۹. پس مقدم (تناسخ) هم باطل است. (اکبری، ۱۳۸۶)

فخر رازی خود در کتاب مطالب العالیه بیش از هشت اعتراض و اشکال در خصوص این برهان شیخ‌الرئیس بیان نموده است و در هر مورد جوانب مختلف آن اشکالات را نیز به تفصیل بیان نموده است اما به طور خلاصه اگر بخواهیم اصلی‌ترین و

برحسب احوال و قوا و شرایط آن که به صورت أُخروی خود در می‌آید مانند شکل حیوان و یا امثال آن که نیکو، درخشان، نورانی و یا زشت، ظلمانی، درنده و حیوانی خواهد بود و این تفاوت ناشی از اعمال و کارهای دنیوی می‌باشد که توسط آن شکل و آن صورت انجام گرفته است برخلاف تحقیق نیست. بلکه امری ثابت شده با برهان می‌باشد و در نزد بزرگان کشف و شهود نیز محقق است که از صاحبان شرایع حقه و ادیان دیگر استفاده شده است و بر آن ظواهر نص آیات قرآنی و احادیث نبوی دلالت می‌نماید بلکه حتی کتاب و سنت مملو از ذکر تلویحی و یا صریح آن است که نفوس به شکل اخلاق و عادات و نیت و اعتقادات خود تجسم می‌یابند. (صدرالمتالهین شیرازی، ۱۹۸۱: ۹ / ۴-۵)

همچنین او در کتاب اسرار الآیات به صورت بسیار خلاصه‌تر در مورد تناسخ چنین نوشته است که:

تناسخ عبارت است از انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر خواه این بدن عنصری، فلکی و یا برزخی باشد. (صدرالمتالهین شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۴۸)

برای بررسی دقیق برهان صدرالمتالهین در رد تناسخ ابتدا باید به بررسی رابطه نفس و بدن از نظر او بپردازیم چرا که بدون آن امکان دست‌یابی به درک درستی از برهان ملاصدرا وجود نخواهد داشت در این خصوص باید گفت که از نظر تعدادی از اندیشمندان رابطه نفس و بدن رابطه ظرف و مضمون است و در اینجا ارتباط روح و بدن فقط در حد یک نوع مجاورت و با هم بودن موقتی است اما عده‌ای دیگر فراتر رفته علاقه و ارتباط نفس و بدن را همانند رابطه ماده و صورت دانسته‌اند و عده‌ای دیگر رابطه و تعلق میان نفس و بدن را بسیار عمیق دانسته و بر این عقیده هستند که روح و بدن یک حقیقت از مراتب وجودند. در فلسفه ابن سینا اعتقاد بر این است که نفس در اول حدوث، مجرد است، از نظر او نفس ذاتاً مجرد و بی‌نیاز از ماده است و تنها در مقام فعل به بدن تعلق دارد و آشکارا بیان می‌کند که نفس از بدن به عنوان ابزار استفاده می‌کند و قائل است که قوای انسان ابزار نفس او هستند و نفس با استخدام آنها قادر به شنیدن و دیدن و سایر کارها است در حالی که از نظر ملاصدرا نفس جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء است در حقیقت در فلسفه صدرا و براساس حرکت جوهری بدن در مسیر تکامل خود به روح تبدیل می‌گردد ملاصدرا به این باور است که انسان اگرچه دارای نفس و بدن است اما در واقع یک حقیقت است و یک ترکیب اتحادی بین نفس و بدن برقرار است در حقیقت یک هویت و یک شخصیت است و همه افعال صادره از او به یک هویت منتسب است که آن

هر یک از آنها خودش را واحد بشمارد (الرازی، ۱۹۸۷: ۲۰۵). البته این اشکال ممکن است موافقان و مخالفانی داشته باشد و برای هر یک هم می‌توان دلائلی در نظر گرفت مثلاً می‌توان استدلال نمود که برخی بیماری‌های روانی اصولاً مؤید این دیدگاه می‌باشند. اما به‌طور کلی می‌توان گفت اساس این اشکالات از دیدگاه ابن‌سینا و همفکران ایشان در خصوص ارتباط میان نفس و بدن ناشی می‌شود که پیشتر به این موضوع اشاره نموده‌ایم.

اما دومین برهان منتسب به شیخ‌الرئیس در خصوص باطل دانستن عقیده به تناسخ ناظر به این موضوع است که اگر به تناسخ عقیده داشته باشیم لازم خواهد آمد تا بدن‌هایی بدون روح و یا روح‌هایی بدون بدن وجود داشته باشد و حداقل آن است که تعداد اموات با تعداد تولد در هر زمان برابر باشد تا چنین مشکلی پیش نیاید که البته می‌بینیم که هرگز چنین نیست (الرازی، ۱۹۸۷: ۲۰۷).

البته این استدلال دوم نیز خالی از اشکال نیست و شاید ساده‌ترین و اساسی‌ترین اشکالی که می‌توان به آن وارد دانست آن است که ما از کجا می‌دانیم که چنین نیست. به عبارت دیگر چگونه می‌توان دریافت که تعداد هلاک شدگان با تعداد متولدین یکسان نیست و حال آنکه ما از تعداد موجودات که در هر لحظه در قعر دریاها و در دورترین نقاط طبیعت به وجود می‌آید و متولد می‌شوند هرگز مطلع نیستیم و در نتیجه حداقل آن است که اگر نتوان ثابت نمود که تعداد هلاک‌شدگان در هر لحظه با تعداد متولدین برابر است، در عین حال همچنین این را نیز هرگز نمی‌توان ثابت نمود که برابر نیست. پس این دلیل دوم شیخ‌الرئیس قابل پذیرش نیست و این یک اشکال مهم در این خصوص می‌باشد.

آنچه گفته شد اصلی‌ترین و مهم‌ترین برهان‌هایی بود که در خصوص ابطال تناسخ تا پیش از صدر المتالهین بیان گردیده بود و البته تعدادی از آنها مخصوصاً برهان اول شیخ‌الرئیس همچنان به عنوان یکی از اصلی‌ترین براهین رد تناسخ در نزد متکلمان و فلاسفه مطرح می‌باشد اما هیچ‌یک از این برهان‌ها خالی از اشکال نبوده‌اند همچنان که به این اشکالات اشاره شد.

برهان صدر المتالهین در خصوص ابطال تناسخ:

از نظر بسیاری از اندیشمندان اعم از فلاسفه و متکلمان محکمترین و متقن‌ترین برهان در ابطال تناسخ برهان صدر المتالهین است (سبزواری، ۱۳۵۱: ۲۹۵)

ملاصدرا در مورد تناسخ می‌نویسد:

تناسخ به معنی انتقال نفس از جسم عنصری یا طبیعی به جسم دیگر که منفصل از جسم اول باشد محال است... اما تبدیل نفس از ظاهر طبیعی و دنیوی به ظاهر أُخروی و تبدیل شدن آن

انسان نام دارد. وی ادامه می‌دهد که انسان اگرچه از حیث هویت نفسانی‌اش واحد محسوب می‌شود اما از این جهت که از جسم و نفس تشکیل یافته است نمی‌توان آن را واحد دانست و براساس حرکت جوهری نفس در راه رسیدن به مقام تجرد از ماده بی‌نیاز می‌شود به عبارت دیگر از نظر صدرا ارتباط تعلق تدبیری نفس و بدن نیز یک مسیر استکمالی داشته و به تجرد نفس و تنزه آن از بدن ختم می‌شود. (رضانیا شیرازی، ۱۳۹۷)

شهید مطهری در مورد دیدگاه ملاصدرا در این خصوص می‌نویسد:

نظر صدرا مبداء تکوین نفس، ماده جسمانی است، ماده این استعداد را دارد که در دامن خود، موجودی را پروراند که به ماوراء الطبیعه هم افق باشد و هیچ منعی هم وجود ندارد که یک موجود مادی در مراحل ترقی و تکامل خود تبدیل شود به موجودی غیرمادی. (مطهری، ۱۳۷۴: ۲۴)

با توجه به این دیدگاه، صدرالمآلهین با تکیه بر اصل حرکت جوهری، درباره ابطال تناسخ چنین استدلال می‌کند که تعلق نفس به یک بدن، تعلق ذاتی و ترکیب آن دو ترکیبی اتحادی و طبیعی است، نه صناعی یا انضمامی، از سوی دیگر هر یک از جوهر نفس و بدن با یکدیگر در سیلان و حرکت‌اند، یعنی هر دو در ابتدای پیدایش نسبت به کمالات خود بالقوه‌اند و روی به سوی فعلیت دارند. بنابراین تا هنگامی که نفس به بدن عنصری تعلق دارد، درجات قوه و فعلیت او متناسب با درجات قوه و فعلیت بدن خاص اوست. حال می‌گوییم هر نفسی در مدت حیات دنیوی‌اش با افعال و اعمال خود به فعلیت می‌رسد به همین دلیل سقوط او به حد قوه محض محال است. (رجبی، ۱۳۸۹)

تقریر دیگر ابطال تناسخ که توسط برخی از افراد براساس برهان صدرالمآلهین ارائه شده است به صورت زیر است، که اساس برهان اول که همان است که در کتب صدرا به صراحت بیان شده است و ما ذکر کردیم و شارحان صدرالمآلهین مانند ملاحادی سبزواری نیز به همان صورت بیان کرده‌اند بر مبنای قوه و فعل استوار است اما در این تقریر دوم که مبتنی بر حرکت جوهری است همان برهان به نوع دیگری بیان می‌شود به این صورت که:

مقدمه اول: نفس پس از مرگ به بدن دیگری تعلق می‌گیرد. (فرض تناسخ)

مقدمه دوم: عالم ماده دارای حرکت جوهری است.

مقدمه سوم: نفس، برآمده از حرکت جوهری بدن است.

مقدمه چهارم: نفس در اثر حرکت اشتدادی جوهری از حالت

ضعف و نقص بیرون آمده تدریجاً وجودش قوی می‌شود.

مقدمه پنجم: قوت یافتن نفس موجب استقلال آن از بدن می‌شود.

مقدمه ششم: تعلق نفس پس از جدایی از بدن اول به بدن دیگر به معنای حرکت رجوعی از شدید به ضعیف و از کامل به ناقص است.

مقدمه هفتم: اگر نفس پس از مرگ به بدن دیگری تعلق گیرد حرکت رجوعی از شدید به ضعیف و از کامل به ناقص لازم می‌آید.

مقدمه هشتم: تالی باطل است زیرا حرکت رجوعی از شدید به ضعیف و از کامل به ناقص ذاتاً محال است.

نتیجه: پس مقدم، یعنی تعلق نفس به بدن دیگر پس از مرگ (تناسخ)، هم باطل خواهد بود. (اکبری، ۱۳۸۶)

مسئله‌ای که در این تقریر مطرح است و ممکن است سبب طرح اشکال گردد، آن است که برهان و دلیل متقن برای اینکه حرکت جوهری را حرکتی اشتدادی (مقدمه چهارم در تقریر دوم) بدانیم، از نظر تعدادی از فلاسفه وجود ندارد و اصولاً برخی اینکه حرکت جوهری لزوماً همواره حرکتی اشتدادی است را قبول ندارند. (غروی‌ان، ۱۳۷۷) در نتیجه این موضوع که بتوان برهان صدرالمآلهین را بر مبنائی غیر از قوت و ضعف و یا قوه و فعل، بیان کرد علاوه آنچه پیشتر گفته شد، از اهمیت مضاعف برخوردار می‌باشد.

زمان:

زمان حقیقتی است که با وجود انسان پیوند یافته اما تعریف آن همواره از پیچیده‌ترین و بحث‌برانگیزترین مسائل فلسفی بوده است، از ادوار گذشته زمان در نسبت با حرکت تعریف شده است چنانکه ارسطو در طبیعیات خود می‌گوید:

ما هنگامی پی به وجود زمان می‌بریم که حرکت را با مشخص کردن قبل و بعد تشخیص داده باشیم و فقط بعد از تشخیص قبل و بعد در حرکت است که می‌گوییم زمان سپری شده است. (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۶۰)

به‌طور کلی در علم و فلسفه تعاریف گوناگونی برای زمان ارائه گردیده است، برخی آن را مقدار حرکت و بعضی دیگر منشاء حرکت و تغییر دانسته‌اند اما اتفاق نظر وجود دارد که ماده، حرکت و زمان ملازم یکدیگر هستند و اگر چیزی حرکت و تغییر داشته باشد مادی است و اگر چیزی مادی نباشد حرکت و تغییر ندارد بنابراین در موجودات مجرد که فاقد ماده‌اند حرکت، تغییر و زمان راه ندارد، شهید مطهری در این خصوص می‌نویسد:

این است که جسم در عالم خارج جز در حدی از حدود مسافت وجود ندارد اما وقتی که انسان جسمی را در نقطه‌ای می‌بیند و بعد در نقطه دوم و سپس در نقطه سوم، تا نقطه آخر هر چند وجود جسم در این نقاط در عالم خارج با هم جمع نمی‌شود اما صورت آنها در ذهن با هم وجود می‌یابد و برای ذهن این آگاهی حاصل می‌شود که امتدادی از اول مسافت تا آخر آن وجود دارد و این امتداد را ظرفی فرض می‌کند که این حوادث و حرکات در آن رخ می‌دهند و پیداست که این امر ممتد در عالم خارج وجود ندارد (الرازی، ۱۴۰۰: ۱۱۹/۲)

در رد این دیدگاه که زمان، امری موهومی است، دلایل مختلفی بیان شده است مثلاً در رد دیدگاه فخر رازی می‌توان گفت که به جز خداوند همه چیز اعم از عالم غیر مادی، عالم طبیعت و زمان ممکن الوجود هستند و حادث می‌باشند به حدوث ذاتی و عالم مادی علاوه بر حادث ذاتی، حادث زمانی نیز می‌باشد و حدوث و قدم زمانی بر امور زمانی که مظهر زمان و منطبق بر آن هستند، بعضی حرکات و متحرکات صدق می‌کند، اما خود زمان به حدوث زمانی متصف نمی‌شود زیرا برای خود زمان، زمان دیگری نیست تا وجودش بر آن منطبق شود و مسوق به عدم یا غیر مسوق در آن زمان باشد. (کدیور، ۱۳۷۴)

به طور کلی می‌توان با اطمینان گفت این دیدگاه که زمان امری موهومی است با پاسخ‌های قابل توجه مردود شمرده شده است در این میان دیدگاه صدر المتألهین در اثبات وجود زمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که با توجه به مسأله حدوث و قدم چنین می‌نویسد که:

هر امر حادثی مسبوق به چیزی است که قبل از آن است. چنان قبلیتی که با بعدیت قابل جمع نیست. یک قبلیتی وجود دارد که نه مقارن ما می‌تواند باشد و نه متاخر از ما آن قبلیت منشاء انتزاع زمان است که ذاتا قابل تبدیل به بعدیت نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۱۵/۳)

یکی از دلایلی که دیدگاه جناب صدر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد آن است که براساس حرکت جوهری زمان مقدار حرکت جوهری عالم مادی است (نجفی‌افرا، ۱۳۸۹)، مقدار تجدد عالم طبیعت و این مقدار بعد چهارم هستی مادی است و زمان عمومی عالم می‌باشد که دیگر حرکات با آن سنجیده می‌شود. این دیدگاه از آن جهت که حلقه وصل ما به دیدگاه فیزیک می‌تواند تلقی شود اهمیت خاصی دارد. در واقع دیدگاه جناب صدر المتألهین علاوه بر آنکه در چارچوب فلسفی اهمیت دارد از نظر علمی نیز با دیدگاه فیزیک مدرن در خصوص مفهوم

زمان و تغییر هم‌دوش یکدیگرند و این دو از جوهر امور مادی طبیعی انتزاع می‌شوند... اگر در موجودی اثبات شد که تغییر ندارد ضمناً معلوم می‌شود که زمانی و مادی نیست. (مطهری، ۱۳۷۴: ۱۴۰)

غالب فلاسفه اسلامی از جمله فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق و... به تبعیت از ارسطو زمان را در نسبت با حرکت تعریف کرده‌اند، از سوی دیگر تا پیش از ملاصدرا به واسطه دیدگاه کسانی چون شیخ‌الرئیس در باب جوهر و عرض نه تنها سخنی از وقوع حرکت در جوهر نیست بلکه برای امتناع از آن نیز دلائلی اقامه می‌شود در نتیجه از نظر کسانی چون ابن سینا زمان مفهومی است که به واسطه حرکت، عارض بر اجسام می‌شود اما ملاصدرا با توجه به دیدگاه متفاوتی که در مورد جوهر و عرض دارد و با توجه به قبول حرکت جوهری، حرکت و زمان را عرضی خارجی برای موجود مادی نمی‌داند و دوگانگی میان حرکت و زمان را نفی می‌کند به عبارت دیگر، ملاصدرا با تسری دادن حرکت به مقوله جوهر، زمان را بعدی از ابعاد جوهر می‌داند. (فتحی، ۱۳۸۸)

در این میان تعدادی از متکلمان مسلمان زمان را امری موهوم پنداشته‌اند و در این خصوص دلایل متعددی ذکر نموده‌اند، چراکه در نظر ایشان ملازمات کلامی قول به وجود زمان، که به زعم این متکلمان با پاره‌ای از اعتقادات دینی در ستیز است، چاره‌ای باقی نمی‌گذارد که برای حفظ باورهای دینی وجود زمان را نفی کرده و به توهمی و اعتباری بودن آن گردن نهاد (کدیور، ۱۳۷۴)

به عنوان نمونه فخر رازی در خصوص نفی زمان بحث حادث و قدیم را در نظر گرفته و نتیجه می‌گیرد که به جز این فرض، یعنی قبول موهوم بودن زمان ما به تعدد قدما خواهیم رسید که البته این باطل است او در این خصوص می‌نویسد:

زمان اگر موجود باشد یا حادث است یا قدیم، اگر حادث باشد عدمش قبل از وجودش است و این قبلیت زمانی نیست زیرا این کلام در عدمی واقع می‌شود که متقدم بر وجود زمانی است و در حصول این عدم برای زمان وجودی نیست پس معنای قبلیت و تقدم بدون حصول وجود زمان محقق شد پس حصول قبلیت و تقدم توقفی بر وجود زمان ندارد. اگر به ما بگویند زمان قدیم است پس می‌گوئیم این باطل است. (الرازی، ۱۹۸۷: ۱۱)

فخر رازی در جای دیگر و در مقام تقریر مفاد سخن شیخ‌الرئیس که به نوبه خود در کتاب شفا به توضیح مبانی قائلین به توهمی بودن زمان پرداخته است می‌نویسد:

مردم درباره زمان دو نظر دارند: گروهی به وجود آن معتقدند و گروهی دیگر منکر آن هستند اما آنها که زمان را منکرند می‌گویند که زمان از چیزهایی است که جز در وهم وجود ندارد و دلیل آن

خواهد بود تا دوباره این نفس به بدن دیگر بازگردد، چون در اینجا فرض تناسخ آن است که بازگشت نفس به بدن در این جهان و در دنیای مادی صورت می‌گیرد، این نفس فراغت یافته از بدن نخستین که در نتیجه کمالات کسب شده به این درجه رسیده است یا باید در طی مراحل آتی کمالات کسب شده خود را از دست بدهد و برای این لازم است که این نفس مادی باشد چون تغییر همچنان که گفته شد از ویژگی‌های ماده است و حال آنکه گفتیم نفس در نتیجه کمال خود از ماده و جسم جدا شده و مرگ صورت گرفته است و اصولاً گذر زمان و تغییر از ویژگی‌های ماده است که نفس غیر مادی بوده و تغییر در آن راه ندارد در نتیجه چنین فرضی دور واضحی بوده و محال است.

اما فرض دوم آن است که زمان حتی برای لحظه‌ای به عقب بازگردد تا نفس بخشی از کمال خود را از دست بدهد که این نیز هم عقلاً محال است و هم علم با قطعیت نشان می‌دهد که جهان هستی از نقطه‌ای شروع شده است و با گذشت زمان همواره در حال تغییر است در واقع در اینجا علاوه بر ابطال تناسخ این موضوع خود دلیلی نیز بر اشتدادی بودن حرکت جوهری می‌باشد که ادله اثبات آن در مباحث کیهان‌شناسی و فیزیک به روشنی بیان شده است و مباحث فیزیک مدرن نیز بر این موضوع تأکید دارد که بررسی این موضوعات خارج از بحث مقاله حاضر است. در نتیجه فرض نخست یعنی امکان وقوع تناسخ نیز باطل خواهد بود. البته همچنان که گفته شد این همان موضوعی است که اساس برهان صدرالمتهین است و در اینجا تنها تقریری دیگر از این برهان قاطع در ابطال تناسخ بانضمام موضوع برگشت‌ناپذیری زمان ارائه گردید.

تحلیل و بررسی ضرورت استخدام مفهوم زمان در برهان صدرالمتهین:

در خصوص ضرورت استخدام مفهوم زمان در برهان صدرالمتهین، این ضرورت از دو جنبه قابل ذکر است، اولین مورد ناظر بر مقبولیت هرچه بیشتر آن بخصوص در خارج از چارچوب فلسفی که در آن طرح شده است، می‌باشد؛ که در ادامه به آن می‌پردازیم. اما جنبه بسیار مهم‌تری که این ضرورت احساس می‌شود از جنبه فلسفی است چراکه در برهان صدرالمتهین، در تقریر معمول که از آن ارائه می‌شود و ما در اینجا آن را بیان نمودیم، این سؤال و اشکال اساسی قابل طرح است که حرکت جوهری چرا و بر چه اساسی دائماً اشتدادی در نظر گرفته شده است به عبارت دیگر چه چیزی مانع از آن است که نفس تحت تاثیر سکرته مرگ و یا هر امر دیگر پس از مفارقت از بدن

زمان هماهنگی دارد چراکه در دیدگاه فیزیکی، اعم از کلاسیک و نسبیت جهان رویدادها، پیوستاری چهار بعدی است. این جمله در فیزیک کلاسیک و نظریه نسبیت هر دو به یک اندازه صادق است، در فیزیک کلاسیک پیوستار چهاربعدی را به یک فضای سه بعدی و یک پیوستار یک بعدی زمان می‌توان تجزیه نمود اما در فیزیک نسبیت این ممکن نیست. (آیشتاین، ۱۳۸۴: ۱۸۲) یعنی در اینجا دیگر نمی‌توانیم بین فضا و زمان تفاوت قائل شویم بلکه تنها می‌توانیم از فضا - زمان سخن بگوئیم، که این آشکارا با بیان ملاصدرا هماهنگی و مطابقت دارد.

برهان صدرالمتهین براساس مفهوم زمان:

حال که به مفهوم زمان براساس دیدگاه ملاصدرا اشاره شد با جمع داخل نمودن مفهوم زمان در برهان صدرالمتهین در خصوص مردود شمردن تناسخ می‌توانیم صورت تقریر ارائه شده از برهان صدرالمتهین براساس مفهوم زمان را به صورت زیر ارائه نمود:

۱. نفس پس از مرگ به بدن دیگر تعلق می‌گیرد. (فرض تناسخ).
۲. عالم ماده زمان مند است.
۳. نفس جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء است.
۴. در طی زمان نفس از بدن استقلال می‌یابد. (مرگ)
۵. استقلال نفس از بدن در نتیجه حرکت جوهری و تکوین بدن در طول زمان است.
۶. تنها امکان تعلق نفس پس از جدایی از بدن اول به بدن دیگر آن است که زمان به عقب بازگردد.
۷. بازگشت زمان به عقب عقلاً و براساس قوانین مسلم علمی محال است.
۸. تالی باطل است.
۹. پس مقدم یعنی تعلق نفس به بدن دیگر پس از مرگ (تناسخ) نیز باطل است.

در توضیح این تقریر باید ذکر نمود براساس دیدگاه صدرالمتهین رابطه نفس و بدن رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ است و در واقع نفس در ابتدا جسمانی بوده و در مسیر تکاملی خود در طی زمان با تغییر و حرکت جوهری تکامل یافته. و به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر از جسمانیت و از ماده فراغت می‌یابد و در اینجا است که مرگ حادث می‌شود در نتیجه در فلسفه صدرائی برخلاف فلاسفه پیشین، علت مرگ تکامل نفس است و این تکامل در نتیجه حرکت جوهری می‌باشد که در طی زمان رخ می‌دهد حال که مرگ و جدایی نفس از بدن رخ می‌دهد تنها دو حالت در اینجا قابل تصور

یا آنکه برهان صدرا در ابطال تناسخ با استفاده از مفهوم زمان که در تفکر صدرا همان حرکت جوهری است بیان و تقریر شود که ساده‌تر است. در اینجا سادگی به عنوان یک اصل مهم در اتقان هرچه بیشتر این برهان، که آن را متقن‌ترین برهان در ابطال تناسخ دانسته‌اند (سبزواری، ۱۳۵۱: ۲۹۵)، نقش مهمی دارد.

از سوی دیگر استفاده از مفهوم زمان که مشترک میان فلسفه و علم است و با تاکید و توجه به این موضوع که فیزیک مدرن و جدیدترین پیشرفت‌های علمی سبب شده است تا مشخص شود که مفهوم زمان در اندیشه صدرا تا چه حد با آنچه در این خصوص در چارچوب علم مطرح است، نزدیک است و این هر دو سبب می‌شود تا ارائه چنین تقریری برای افراد بیشتر و طیف وسیع‌تری از افراد در ابطال باور به تناسخ یقین کامل ایجاد نماید و اهمیت این موضوع در حال حاضر که شاهد رشد توجه و تبلیغ اندیشه‌های مرتبط با تناسخ در فرهنگ عمومی بخصوص با بیان و در واقع خلط برخی مفاهیم علمی با آن، هستیم از اهمیت ویژه و مضاعفی برخوردار گردد. بکارگیری مفهوم زمان در برهان صدرالمتألهین این امکلاان را فراهم می‌نماید تا به‌گونه‌ای آشکارتر باور به تناسخ مردود شمرده شود چراکه ویژگی‌های زمان اگرچه در قالب‌های فلسفی، همچنان که ذکر گردید، با ابهام‌هایی همراه است لیکن یکی از مفاهیمی است که تمامی افراد بشر از آن درک روشنی دارند و این موضوع که باور به تناسخ با ویژگی‌های بارز مفهوم زمان که تمامی انسان‌ها، فارغ از هر نوع باور و عقیده‌ای، در زندگی روزمره خود با آن مواجه هستند بر اتقان این برهان می‌افزاید. از سوی دیگر برهان رقیب یعنی برهان شیخ‌الرئیس با ابهام‌های متعددی که برخی از آن‌ها در متن مقاله اشاره شد همراه است و برخلاف برهان صدرالمتألهین نه تنها براساس یافته‌های علمی جدید تقویت نمی‌شود، بلکه مواردی مانند وجود برخی بیماری‌های روانی همانند بیماری دوشخصیتی ممکن است به عنوان یک مثال نقض در رد فرض اصلی این استدلال که اجتماع دو نفس در بدن واحد را محال می‌داند، طرح شود. اگرچه طرح چنین مثال نقضی خالی از اشکال نیست، اما از دید علم تجربی و در مقام مخالفت و رد برهان طرح چنین موضوعی قابل توجه و مناقشه‌برانگیز است و این خود نشان می‌دهد که تقریر ارائه شده از برهان صدرالمتألهین که در آن مفهوم زمان به کار گرفته شده است، در رد باور به تناسخ تا چه اندازه مهم و قابل توجه می‌باشد.

کوتاه سخن آنکه برهان صدرالمتألهین در ابطال تناسخ را که مبتنی بر حرکت جوهری است می‌توان متقن‌ترین برهان در این

بخشی از آنچه را که در طی دوران حیات جسمانی کسب نموده است را از دست بدهد و در نتیجه استعداد بازگشت به بدنی دیگر در این جهان را داشته باشد؟ در واقع اگر حرکت نفس پس از مفارقت آن از بدن از قوت به ضعف باشد چرا نباید قبول نمود که این نفس برای کسب کمال بار دیگر در بدنی دیگر تناسخ پیدا کند؟ در اینجا حتی با قبول دیدگاه جناب صدرا که نفس را جسمانیت الحدوث می‌داند، باز امکان وقوع تناسخ منتفی نخواهد بود، اگر نفس با از دست دادن کمالات خود مستعد بازگشت به بدن مادی باشد، زیرا با قبول اینکه در زمان تولد بدن جدید یک نفس نیز با آن حادث می‌شود این مانع از تناسخ نفس دیگر در آن بدن نخواهد بود و باز نفس تناسخی نیز می‌تواند در این بدن تناسخ یابد، اگرچه این اجتماع دو نفس در بدن واحد خواهد بود اما پیشتر و در برهان اول ابن سینا گفته شد که در ابطال تناسخ اقامه برهان مبتنی بر محال دانستن اجتماع دو نفس در بدن واحد با اشکالات متعدد، که به تعدادی از آنها اشاره شد، مواجه می‌باشد. این اشکال مهمی است که در برهان صدرالمتألهین، براساس تقریر معمول آن، قابل طرح می‌باشد. لیکن با استخدام مفهوم زمان در برهان صدرا، که همان‌طور که در بالا اشاره شد در چارچوب تفکر صدرا براساس حرکت جوهری تعریف می‌شود (نجفی‌افرا، ۱۳۸۹)، و ارائه تقریری از برهان صدرا بر این اساس، طرح این اشکال موضوعیت نخواهد داشت. در اینجا لازم به توضیح است که نمی‌توان و نباید استخدام مفهوم زمان را به عنوان تنها پاسخ به اشکال طرح شده در اینجا دانست و استدلال‌های دیگری نیز در پاسخ به این اشکال قابل طرح می‌باشند لیکن با در نظر گرفتن آنها برهان صدرالمتألهین پیچیده‌تر از تقریر ارائه شده با استفاده از مفهوم زمان که در اینجا ارائه گردیده است خواهد بود و با توجه به اینکه سادگی یک برهان نقش مهمی در اتقان آن برهان دارد و معیار سادگی نقش مهمی در گزینش میان براهین مختلف دارا می‌باشد (پورحسن، ۱۳۹۷) و در میان براهین مختلف متقن‌ترین برهان ساده‌ترین برهان است. در نتیجه ضرورت استخدام مفهوم زمان در برهان صدرالمتألهین در اینجا روشن می‌شود.

به عبارت دیگر در خصوص ضرورت استخدام مفهوم زمان در برهان صدرالمتألهین می‌توان گفت که در برهان صدرالمتألهین یکی از مقدمات برهان آن است که حرکت جوهری دائماً اشتدادی فرض شده است درحالی که برخی حداقل اشتدادی بودن دائمی حرکت جوهری را با اقامه دلائل و براهینی رد نموده‌اند (غروی‌ان، ۱۳۷۷). در نتیجه یا باید در خصوص این فرض اقامه برهان نمود و

منتقل شود که در ادامه در اینجا نشان داده شد که به بیان دیگر برهان صدرالمتالهین را می‌توان به این شکل جدیدتر نیز بیان نمود که در صورت وقوع تناسخ لازم خواهد بود یا نفس مجرد پس از فراغت از بدن دچار تغییر شود و یا اینکه زمان به عقب بازگردد که هر دو محال است پس تناسخ نیز محال خواهد بود و آنچه ایجاب می‌نماید تا به برهان مبتنی بر حرکت جوهری ملاصدرا مفهوم زمان را ضمیمه کنیم آن است که حرکت جوهری اعم از حرکت از نقص به کمال و حرکت از کمال به نقص است و حال آنکه زمان مطلقاً قابل بازگشت نیست. البته آنچه در مقاله حاضر در خصوص برهان صدرالمتالهین در ابطال تناسخ و رفع اشکال و کاستی آن در قالب ارائه تقریر مبتنی بر استخدام مفهوم زمان پیشنهاد گردیده است، می‌تواند به‌طور مشابه در خصوص بسیاری از موضوعات کلامی و فلسفی که براساس حرکت جوهری طرح گردیده‌اند، با توجه به ارتباط نزدیک آن با مفهوم زمان در فیزیک مدرن، مورد استفاده قرار گیرد که در نتیجه آن مبانی حکمت صدرائی بیش از پیش تقویت خواهد گردید. همچنین در خصوص موضوعاتی مانند علم پیشین الهی، مسئله جبر و اختیار، مبانی اندیشه صدرائی در خصوص معاد، و موارد متعدد دیگر، بررسی و توجه به مفهوم زمان راهگشا خواهد بود که خود می‌توانند موضوع مقالات مستقل دیگری باشند.

منابع

- قرآن کریم
 آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۸۱). شرح بر زاد المسافر، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
 آیشنتاین، آلبرت: اینفلد، لئوپولد (۱۳۸۴). تکامل فیزیک، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
 ارسطو (۱۳۶۳). طبیعیات، ترجمه مهدی فرشاد، تهران، امیرکبیر.
 الرازی، محمد ابن عمر (۱۹۸۷ م)، المطالب العالیه من العلم الالهی، جلد ۷، چاپ اول، به تحقیق دکتر احمد حجازی السقا، بیروت، دارالکتاب العربی.
 الرازی، محمد ابن عمر (۱۴۰۰ ق)، شرح عیون الحکمه، جلد دوم، قاهره، مکتبة الانجلو المصریه.
 ابن بابویه قمی، محمد ابن علی (۱۳۹۶ ق)، عیون اخبار الرضا، تهران، اسلامیه.
 افضلی، علی: اعتمادی نیا، مجتبی (۱۳۹۴). نقد و بررسی استدلال‌های مبتنی بر امتناع تعطیل و تناسخ در نفی تقدم نفس بر بدن، پژوهش‌های اعتقادی - کلامی، دوره پنجم، شماره ۲۰، صفحات ۲۹-۴۸.
 اکبری، رضا: شمس، حسین (۱۳۸۶). تحلیل مهم‌ترین براهین ابطال تناسخ از نظر ملاصدرا، مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۲۴، صفحات ۶۳-۸۳.

خصوص دانست از سوی دیگر مفهوم زمان نیز در اندیشه صدرا ارتباط تنگاتنگی با حرکت جوهری دارد این هر دو سبب می‌شود تا بتوان تقریری از برهان ملاصدرا بر اساس مفهوم زمان ارائه نمود که به تبع آن شبهاتی که در خصوص برهان صدرا در ابطال تناسخ مطرح است به سادگی رفع می‌گردد و اصل سادگی در اینجا نقش مهمی در اتقان هرچه بیشتر برهان صدرا دارد. از سوی دیگر مفهوم زمان، که مشترک بین علم و فلسفه بوده و تمامی انسان‌ها در زندگی روزمره خود درک مستقیم و روشنی از آن دارند، در دیدگاه جناب صدرا با یافته‌های فیزیک مدرن مطابقت دارد در نتیجه استخدام مفهوم زمان در برهان ایشان در ابطال تناسخ این برهان را از نظر علمی نیز تقویت نموده، با درک روزمره و دائمی که همه انسان‌ها از مفهوم زمان دارند باز بر اتقان این برهان افزوده می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

منظور از تناسخ در اینجا غیر از بازگشت روح به بدن در جهان دیگر و نیز مسخ مذکور در قرآن کریم و مواردی از این دست است که بخشی از شبهات در خصوص تناسخ ناشی از عدم توجه به این موارد و تفاوت انواع تناسخ می‌باشد، اگرچه در برخی موارد اصولاً اطلاق تناسخ به مواردی جز آنچه در اینجا به نام تناسخ باطل (تناسخ ملکی) از آن یاد شد را نادرست دانسته‌اند. از نظر ملاصدرا تناسخ اصطلاحی (تناسخ ملکی) یک تناقض فلسفی است و امکان وقوع ندارد او که نفس را ادامه حرکت طبیعی جسم می‌داند، اثبات می‌کند که اساساً معقول نیست نفس کسی از آن دیگری شود این در حالی است که از نظر شیخ‌الرئیس ابن‌سینا نفس پس از رها کردن بدن قبلی و قطع تعلق تدبیری با آن با حفظ فعلیت و تجردش می‌تواند به تدبیر بدن جدید پردازد در نتیجه اصلی‌ترین اشکال تناسخ از نظر ابن‌سینا نه ناشی از ویژگی‌های نفس و سیر تکاملی آن بلکه ناشی از تعلق یافتن دو نفس بر یک بدن است که اشکالات متعددی به این دیدگاه شیخ‌الرئیس وارد گردیده است اما آنچه مبنای برهان صدرالمتالهین را در خصوص ابطال تناسخ تشکیل می‌دهد بر دیدگاه ایشان در خصوص نفس استوار است و این موضوع اساس برهان صدرالمتالهین را تشکیل می‌دهد که محال است نفس انسانی کمالات خود را که در نتیجه این کمال از بدن جدا شده است و مرگ به وقوع پیوسته است را پس از مرگ از دست داده و بار دیگر در شرایطی قرار گیرد که به بدنی دیگر در این دنیا

و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.

صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۳۶۰). اسرار الآیات، با مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.

صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۳۸۰). المبداء و المعاد، مقدمه و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، قم دفتر تبلیغات اسلامی.

صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۳۸۳). الشواهد الربوبیة، ترجمه جواد مصلح، تهران، سروش.

فتحی، علی؛ آیت‌اللهی، حمید رضا (۱۳۸۸). زمان از دیدگاه ملاصدرا و برگسون، معرفت فلسفی، سال هفتم شماره دوم، صفحات ۱۳۱-۱۵۰.

فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۰). علم النفس فلسفی، تدوین محمد تقی یوسفی، چاپ دوم، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

کدیور، محسن (۱۳۷۴). تحلیل و نقد نظریه موهوم بودن زمان، نامه مفید، سال اول، شماره ۱.

مظهری، مرتضی (۱۳۷۴). مجموعه آثار، چاپ دوم، تهران، انتشارات صدرا.

نجفی‌افرا، مهدی (۱۳۸۹). زمان و هستی از دیدگاه ملاصدرا، خردنامه، شماره ۶۰، صفحات ۳۰-۴۴.

نوبختی، حسن ابن موسی (بی‌تا). فرق الشیعه، بیروت، دارالاضواء.

غروی‌ان، محسن (۱۳۷۷). آیا حرکت جوهری اشتدادی است؟، قسبات، سال سوم، شماره ۱۰، صفحات ۱۴۹-۱۵۷.

بی‌ناس، جان (۱۳۷۵). تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

پورحسن، قاسم؛ احمدی، بتول (۱۳۹۷). نظریه احتمال و کفایت دلیل از منظر ریچارد سوئین برن، ذهن، شماره هفتاد و شش، صفحات ۵-۳۳.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۵). عیون مسائل النفس، تهران، امیرکبیر.

راغب اصفهانی، حسین ابن محمد (۱۳۳۲). المفردات فی غریب القرآن، تهران، المکتبة المرتضویة.

رجبی، ابوذر (۱۳۸۹). تبیین و تحلیل ابطال تناسخ بر اساس حرکت جوهری صدرائی، اندیشه نوین دینی، سال ششم، شماره ۲۱، صفحات ۱۲۱-۱۴۸.

رضانیا شیرازی، حمید؛ مطیعی، محمد حسین (۱۳۹۷). واکاوی دیدگاه تناسخ در نظرگاه صدرالمتهلین شیرازی و تاثیر آن در مرگ اندیشی معاصر، پژوهش‌های اعتقادی - کلامی، سال هشتم، شماره ۲۹، صفحات ۳۷-۷۱.

سبزواری، ملاهادی (۱۳۵۱). اسرار الحکم، مقدمه و حواشی ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامیه.

سیحانی، جعفر (۱۳۹۹). محاضرات فی الالهیات، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، قم، موسسه امام صادق (ع).

صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۹۸۱ م.). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، جلد ۹، چاپ سوم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.

صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۳۸۲). الشواهد الربوبیة، تصحیح